

در مورد تمامی مسائل و مشکلاتی که ما در خوابگاه با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم، به شورای صنفی انتقال می‌دهیم و با مسئولان وارد مذاکره می‌شویم، این مسأله ذهنم را به خود مشغول می‌سازد که پیشینیان ما در خوابگاه چگونه از کنار این مصائب گذشتند و رفتند و این کوله بار مشکلات را دست نخورده برای آیندگان باقی گذاشتند. شاید در نگاه اول اینگونه به ذهن متبادر شود که این مشکلات حل‌ناشدنی بوده و جنگیدن بر سر آن‌ها چیزی جز اتلاف وقت نیست. اما من می‌خواهم بگویم اتفاقاً مسئله بر سر مشکلات کوچکی است که تنها

ما خوابگاهیان آن‌ها را می‌بینیم؛ هرچند زندگی روزمره‌مان با آن درگیر است و اثرات مخرب بسیاری بر آرامش روزانه‌مان دارند، اما به چشم کسی که ساکن خوابگاه نیست، حتی مسئولانی که کارمند خوابگاه می‌باشند، نمی‌آید. پس به جز ما چه کسی می‌تواند و باید به فکر راه چاره باشد.

به عنوان مثال یک ماهی است که از احداث پیاده‌رو در بلوار وسط خیابان روبروی خوابگاه چمران می‌گذرد. تا پیش از آن، گذشتن از لابه‌لای شاخ و برگ درختان این بلوار در بهار و پاییز و رد شدن از گل و لای باغچه‌اش در زمستان خاطره مشترک همه‌ی ما چمرانی‌ها بود. اما مسئولانی که هر روز تا جلوی درب ورودی خوابگاه و مدیرانی که ماهی یک‌بار بعضاً تا جلوی درب آمفی‌تئاتر با خودروی شخصی می‌آمدند، هرگز قادر به درک این مشکل نبودند. تنها هربار که این مشکل را بر سرشان فریاد می‌کردیم، دفتری را باز کرده و گوشه آن یادداشت می‌کردند تا اگر فرصتی بود به این مشکل هم

خوابگاه

گفتگوی دانشجویان

خوابگاهی

نسترن انوشا

رسیدگی کننده؛ و در نهایت، با تکرار و تکرار و تکرار، با پیگیری بی وقفه، تلاش‌هایمان ثمر داد؛ تا حداقل اسلاف خوابگاهی‌مان تنها به اندازه یک مشکل کوچک نسبت به ما در رنج و عذاب کمتری باشند.

این دست مسائل در تمامی ساختمان‌ها و مجتمع‌های خوابگاهی به وفور دیده می‌شوند. مسائلی که ما در یک دوره‌ی کوتاه زندگی خوابگاهی‌مان با آنها به هم‌زیستی مسالمت آمیز می‌رسیم و پس از آن خیلی زود فراموششان می‌کنیم. وقتی که ساکن ساختمان ۷۲ هستیم بزرگترین مشکل‌مان مسافت طولانی این ساختمان از درب ورودی است و با این بهت که سازنده خوابگاه واقعاً با چه نیتی چنین طراحی را انجام داده است و با درد کتف و بازو در اثر حمل بار تا اتاق محل زندگی‌مان، یک سال تحصیلی را سر می‌کنیم. وقتی وارد ساختمان ۷۱ می‌شویم، بهداشت بزرگترین دغدغه ذهن‌مان می‌شود و مصائب خدماتی‌ها توجه‌مان را به خود جلب می‌کند. وقتی به ساختمان ۷۰ و فیض می‌رویم سرما و گرمای

نامتناسب فضای داخلی ساختمان ما را عذاب می‌دهد. پس از آن هم می‌توان این سیر مشکلات را در خوابگاه فاطمیه برشمرد.

اما به راستی هر یک از ما چقدر برای حل دائمی این مشکلات انرژی می‌گذاریم؟ یا هر یک برای خود راه فراری می‌یابیم تا به گونه‌ای آن مشکل را در لحظه از سر بگذرانیم؛ فارغ از آنکه این راه به واقع برای چند نفر وجود دارد؟ چندبار دانشجویان برای حل مشکل اسکان تابستانی – که برای تعداد زیادی از دانشجویان کارشناسی و ارشد مسأله‌ای حیاتی است- متحد شده‌اند و فارغ از نامه‌های شخصی به مدیریت خوابگاه، لابی‌گری‌ها، متقبل شدن هزینه سنگین خوابگاه‌های خودگردان و ... اقدامی اساسی انجام داده‌اند؟ چه بسیار دانشجویانی که فصل گرما و گرمای طاقت فرسای ساختمان فیض را به بهانه‌ی همزمانی با فصل امتحانات، بدون کوچک‌ترین اعتراض جمعی تاب آورده و این ساختمان را با همان معایب و به همان شکل غیرقابل سکونت به ورودی‌های سال بعدشان تحویل داده و رفته‌اند؟

آیا وقت آن نرسیده که اندکی پا پیش بگذاریم و برای حل مشکلات محل زندگی‌مان سهمی ایفا کنیم؟ آیا باید به کناری ایستاد و نظاره‌گر پیش رفتن اوضاع به هر جهت بود یا برای بهبود آن حرکت کرد و کاری انجام داد؟ در شورای عمومی پیش‌رو (شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی) می‌خواهیم جمع شویم و در این باره به صحبت بنشینیم. با حضور خود در این جلسه، در هم اندیشی برای مسائل دانشجویان خوابگاهی – که به راستی بخش مهم زندگی دانشجویی آنها را می‌سازد- سهیم شویم.

کاغذ اخبار

• تبلیغ انتخاباتی و پخش برگه‌های حاوی زندگینامه‌ی فرهنگی، اجرایی

توسط استاد در کلاس تاریخ تحلیلی صدر اسلام!

۸:۳۰ صبح سه شنبه ۲۷ بهمن ۱۳۹۴، دانشکده‌ی علوم اجتماعی.

• برای صوتی سازی منابع موردنیاز دانشجویان نابینا و کم بینای دانشکده به کمک دانشجویان داوطلب نیاز هست؛ در صورتی که مایل به کمک در این زمینه هستید، به اعضای شورای صنفی دانشکده اطلاع دهید.

• سومین شورای عمومی شورای صنفی دانشکده‌ی علوم اجتماعی با عنوان «گفتگوی دانشجویان خوابگاهی»، روز سه شنبه ۴ اسفند در کلاس ۳۰۶ برقرار است. در این جلسه در باب مصائب دانشجویان خوابگاهی و پروبلماتیزه کردن کاستی‌های خوابگاه گفتگو و هم‌اندیشی خواهد شد.

رونگار

شماره بیست و چهارم/ اسفند ۱۳۹۴

صاحب امتیاز: شورای صنفی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران
مدیرمسئول: مهدی یار زمزم
سردبیر: صبورا سمنانیان

چرا ”ما“ بیکاریم؟

وحید فروزنده

به دسته دوم خواهیم پرداخت.

یکی از آمال و آرزوهای هر دانشجویی، خصوصاً دانشجویان علوم انسانی این است که به استخدام دولت درآیند و در دولت و سایر دستگاه‌های اجرایی وابسته به آن مشغول به کار شوند. اما این در حالی است که چندین سال است مبتنی بر سیاست‌های اقتصادی‌ای که بر فضای کشور حاکم است، دولت روز به روز در حال کوچک شدن است و نمی‌تواند جایگاه قابل اعتمادی برای آینده شغلی جوانان فراهم کند.

به عنوان مثال در قانون مدیریت خدمات کشوری (مصوب ۱۳۸۶) ماده ۲۴ این چنین آمده است: « در راستای اجرای احکام این فصل کلیه دستگاه‌های اجرایی موظفند از تاریخ تصویب این قانون حداکثر معادل یک سوم کارمندان که به روش‌های بازنشستگی، بازر خریدی، استعفاء و سایر موارد از خدمت دستگاه‌های اجرایی خارج می‌شوند را استخدام نمایند». همچنین یکی از محورهای اساسی برنامه ششم توسعه کاهش هزینه‌های دولت است که در ذیل تبصره ۹ این برنامه از کاهش ۱۵ درصدی حجم و اندازه دستگاه‌های اجرایی خبر می‌دهد. بر اساس این تبصره دولت موظف می‌شود که محدودیت‌هایی را برای هر نوع به کارگیری نیروی انسانی اعم از رسمی، پیمانی، قراردادی، کارگری و روزمره در نظر گیرد. همچنین خود را متعهد می‌کند که مجموع نیروهای انسانی دستگاه‌های اجرایی نسبت به سال ۱۳۹۴ حداقل ۱۵ درصد کاهش پیدا کند.

این دو مورد که در بالا ذکر شد تنها نمونه‌هایی از کاهش مشاغل دولتی است و نتیجه‌ای که از آن می‌توان گرفت این است که نباید دلمان را به مشاغل دولتی خوش کنیم. اما سؤالی که اینجا پیش

هنوز همه ما آن روزهایی را به یاد داریم که در سال ابتدایی مدرسه این سؤال کلیشه‌ای و البته مهم پرسیده می‌شد که « دوست دارید در آینده چه‌کاره شوید؟». شاید اگر امروز به حافظه خود و پاسخ‌هایی که آن سال‌ها به این سؤال می‌دادیم رجوع کنیم به دلیل به دور از واقعیت بودن این پاسخ‌ها و نداشتن هیچ تطابقی با وضعیت کنونی‌مان لیخندی بر لبانمان بنشانند و به خیال‌پروری‌های کودکانه خود بخندیم. اما بد نیست کمی به این عدم تطابق و اینکه چرا ما ایرانیان به صورت کلی درک درستی از جایگاه شغلی خود نداریم فکر کنیم. چرا که اگر همین امروز هم از یک جمع دانشجویی این سؤال پرسیده شود که در ۱۰ سال آینده چه جایگاه شغلی‌ای برای خود در نظر دارید؟ بدون شک قریب به اتفاق آن‌ها جایگاهی کاذب و به دور از واقعیت برای خود در نظر خواهند گرفت و شغل و درآمدی را برای خود متصور می‌شوند که هیچ نسبتی با وضعیت و جایگاه شغلی در ایران ندارد.

در برابر این وضعیت و چرایی آن می‌توان به دو دسته از عوامل که به نحوی کامل‌کننده یکدیگر هستند رجوع کرد: دسته‌ای که مربوط به بخش ساختاری و نهادی می‌شود و دلیل آن را به وضعیت نابسامان اقتصادی جامعه که دولت و نهادهای حاکمیتی باعث و بانی آن بوده‌اند برمی‌گردانند و دسته‌ای دیگر که اگرچه خود به نحوی تأثیر پذیرفته از ساختارهای کلان جامعه است اما دلیل این آشنایی را از پایین بررسی می‌کند و علاوه بر شرایط ساختاری، عدم توجه افراد را به آینده و وضعیت شغلی‌شان در این امر دخیل می‌داند. بر همین اساس چون دائماً در فضای دانشکده و کلاس درس و تحلیل‌های صاحب‌نظران با عوامل و دلایل دسته اول آشنایی داریم، در ادامه به صورت مختصر

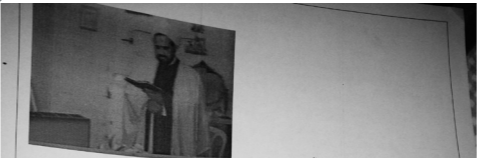
پسند و پیرند

در باب فروشش تنور انتخاباتی

امیر جلابر

یک: اصولاً نمی‌دانیم چرا هر وقت صحبت انتخابات و پیداکردن اصلح انسان های عالم به میان می آید درونمان چیز عجیبی به جنب‌وجوش می‌افتد و فتح بابی می‌شود برای تَرتُبات‌نویسی ما. علی‌ای‌حال خدا هدایتمان کند و چه بسیار ما خوشحال و خرسندیم که تا دلمان بخواهد انتخابات داریم. از انتخابات ریاست‌جمهوری گرفته تا انتخابات مجلس، انتخابات انجمن‌های علمی دانشکده‌ی علوم اجتماعی (آن هم شش تا)، انتخابات شورای صنفی دانشکده‌ی علوم اجتماعی، انتخابات شورای نگهبان، انتخابات کانون همیشه دنبال مکان بینش و همچنین خدای منان را هزار مرتبه شکر و سپاس گوئیم که هر زمان وقفه در برگزاری انتخابات افتاد و دل‌تنگش شدیم، انجمن اسلامی را داریم که بعضاً سالی یکی، دو تا، سه تا و ... انتخابات برگزار می‌کند و در صحنه‌ی انتخابات همیشه ثابت قدم است. البته باید اشاره نمود برگزاری انتخابات همینجوری الکی الکی هم نیست و گاهی برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان در این راه مقدس مورد اصابت انواع درگیری و نزاع و دعوا قرار می گیرند، اما ترسی بر دل مبارک راه نمی‌دهند و جواب دشمنان را همواره به نرمی می دهند! (حاجاتهم مقبول و حفظهم الله من جمیع البیایا الارضی و السموی)

دو: اما بگوئیم از شور و هیجان انتخاباتی که انگار نه تنها در ما بلکه در خیلی‌های دیگر هم وول می خورد و بسیار بازبگوش است. القصه چندنی پیش که در کلاس درس نشسته بودیم و مشغول کشیدن نقاشی‌ای تاریخی از صدر اسلام بودیم، ناگهان استاد حواسشان پرت شد و به جای



بسمه تعالی

شرح حال و زندگی نامه علمی ، فرهنگی و اجرایی حجة الاسلام و المسلمین محمود حیدری آقایی

نشأه و نشاندۀ شریفی بود که در دهه پیش از انقلاب اسلامی در حوزه نقاشی تهران مشغولت ری ، استادشهر و پربین کانون و جنبه‌ی انزوی سنگین مجلس شورای اسلامی در دهه ۶۰ به علت تکلیفاتی سیاسی سرسبز بود، اما در عین حال به‌خوبی با فضای روزگار سازگار بود و در عین حال در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی فعالیت می‌نمود.

تاریخ تولد او در محله مشرفه (مورما) استان بوشهر و در دهه بارز، آقام حوزو(ع) بود. جدید فرزندان، در زمان رضاشاه و پهلوی، در بوشهر و در دهه ۶۰ به علت تکلیفاتی سیاسی سرسبز بود، اما در عین حال به‌خوبی با فضای روزگار سازگار بود و در عین حال در عرصه‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی فعالیت می‌نمود.

پس از پایان خدمت نظامی در ارتش و در دوران خدمت دولتی در وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، در سال ۱۳۳۲ خ. به تهران مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تالیف پرداخت. در سال ۱۳۳۳ خ. به تهران مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تالیف پرداخت. در سال ۱۳۳۳ خ. به تهران مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تالیف پرداخت.

در سال ۱۳۳۳ خ. به تهران مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تالیف پرداخت. در سال ۱۳۳۳ خ. به تهران مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و تالیف پرداخت.

بایسته‌های یک فضای اخلاقی

لزوم مناسب‌سازی اماکن آموزشی برای دانشجویان دارای آسیب حرکتی

”نوح منوری

نیست؛ بلکه امر مهم‌تر، دستیابی به فضایی اخلاقی است که این موضوع تنها یکی از ابعاد آن است. فضایی که به یک میزان همه را مورد توجه قرار دهد و منجر به حذف و طرد و انزوای هیچ کس نشود. تنها چنین نگرشی است که می‌تواند مانع از درافتادن این موضوع به ورطه‌ی راه‌حل‌های موقت و اقتضایی شود که خود، معمولاً متضمن بی‌اخلاقی‌های دیگری است؛ به عنوان نمونه، گاهی نیروهای خدماتی دانشکده مسئول کمک به جابجایی افراد دارای آسیب حرکتی معرفی می‌شوند، در حالی که به هیچ عنوان نباید چنین باری را بر دوش کارکنان دانشکده گذاشت.

خوشبختانه در چند سال اخیر اقدامات خوبی برای سهولت رفت‌وآمد افراد دارای آسیب حرکتی در دانشکده انجام شده است. در گذشته تنها یکی از دو آسانسور دانشکده قابل استفاده بود و آن هم بسیاری از مواقع دچار خرابی می‌شد. در این چند سال با رسیدگی بهتر به وضعیت آسانسورها، دیگر شاهد چنین مشکلی نبوده‌ایم. همچنین با تأسیس رمپ (سطح شیبدار) مقابل در اصلی ساختمان دانشکده، بخشی از مشکلات در رفت‌وآمد میان ساختمان و

بر همه‌ی صورت‌بندی‌های فرهنگی و اجتماعی ما تصویری از یک «فرد بهنجار» حاکم است. این فرد بهنجار معیاری برای رفتارها، تصمیم‌گیری‌ها، و برنامه‌ریزی‌ها می‌شود. به همین خاطر است که شاهد هستیم بسیاری از محصولات فرهنگی، تولیدات رسانه‌ای، خدمات اجتماعی، اماکن عمومی و غیره اساساً از دسترس بسیاری از افراد جامعه دور می‌ماند. هر کس که منطبق بر این تصویر بهنجار نباشد، به عنوان اقلیت برچسب می‌خورد و خارج از دامنه‌ی دید تصمیم‌سازان قرار می‌گیرند. اما یک جامعه نمی‌تواند جامعه‌ای اخلاقی باشد مگر اینکه هر چه بیشتر افراد گوناگون را در دایره شمول خود قرار دهد. به هر میزان که الگوی محدودی از یک فرد بهنجار بر وضعیت فرهنگی و اجتماعی بیشتر غالب شود و افراد بیشتری خارج از این الگو قرار بگیرند، جامعه از شکل اخلاقی خود دور می‌شود.

بنابراین موضوعی مثل مناسب‌سازی فضاهای دانشکده برای افراد دارای آسیب بینایی و آسیب حرکتی، تنها مرتبط با همین افراد و در جهت سهولت رفت‌وآمد و استفاده‌ی آن‌ها از امکانات دانشکده

از حاشیه تا متن

گریزی به مسائل دانشجویان دارای آسیب بینایی

”کامران روشنی زاده

آن‌ها را از درک هر چه عمیق‌تر جهان‌های اجتماعی دور و دورتر می‌کنند. مسائلی که این قبیل اندیشه‌ها به بار می‌آورند، پرشمارند.

در درجه‌ی اول این فکر را به اذهان متبادر می‌کنند که جهانی که علوم اجتماعی در آن کاوش می‌کنند، برای دارندگان چشم مهیا شده است. بنابراین نابینایان چون فاقد قدرت دیدن هستند صلاحیت انجام تحقیق در این قبیل جهان‌های اجتماعی را ندارند

و یا دست‌کم در پیرامون این جهان‌ها می‌توانند به کاوش بپردازند. در نتیجه‌ی چنین طرز تلقی از مسئله‌ی نابینایی، این گروه به حاشیه‌ای نامیمون دعوت می‌شوند و بر سر این همان گویی‌هایی

متمركز می‌شوند که به صرف ندیدن به آن‌ها قالب شده‌اند. به این دلیل این عرصه را حاشیه می‌نامم و آن را نامیمون می‌پندارم که عده‌ای دانشجو را که استحقاق ورود مؤثر به جهان‌های فکری متنوع را دارند، حول چند محور می‌چرخاند تا پازلی را که از پیش چیده شده بود، از هم باز کرده و دوباره بچیند و مانند موفقیت کودکانی که زودتر پازل را بچینند تشویق می‌شوند.

به عبارتی دیگر، دانشجوی نابینا در این حاشیه با کمترین چالش مواجه می‌شود و ایجاد این حاشیه‌ی امن برای این گروه بسیار خطرناک است. نقش آن‌ها در متن رویدادهای اجتماعی حذف یا

ادامه از صفحه ی قبل

دست‌کم کمرنگ می‌شود و تعیین حدود و ثغور نابینایان را در باید و نبایدهای ندیدن غرق می‌سازد. شایان ذکر است که در سال‌های اخیر به همت تنی چند از نابینایان تحصیلات تکمیلی علوم اجتماعی، این حاشیه دور زده شد و سعی شد این باور القا شود که ندیدن و طبیعی انگاشته شدن آن در عدم ورود نابینایان به متن جهان‌های اجتماعی زیر سؤال است. تلاش کردند خود و سایر نابینایان را از مخصصه نجات دهند؛ اما هنوز راه درازی در

ادامه از صفحه ی اول

چرا ”ما“ بیکاریم؟

می‌آید این است که با این حساب، وضعیت شغلی دانشجویان علوم انسانی که عموماً در پی دستیابی به شغل دولتی هستند چه می‌شود؟ بدون شک بسیاری از دانشجویان علوم انسانی حتی اگر خبری از این رویکرد کوچک شدن دولت هم نداشته باشند برای آینده شغلی خود دچار ابهام و سردرگمی خواهند بود و تصور صحیحی از آن نخواهند داشت، بنابراین با این شرایط این روند تشدید هم خواهد شد. پس راه چاره چیست؟ بی شک همانگونه که در ابتدا ذکر شد بنا به دلایل ساختاری نمی‌توان راه چاره‌ای کامل و شامل برای این مسئله در نظر گرفت. اما می‌توان حداقل راه‌حلی برای آن در نظر گرفت.

بر اساس آمارها نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان ۴۰ درصد است. اما چرا فارغ‌التحصیلان که افرادی عالم به مسائل و مشکلات جامعه در سطوح مختلف هستند بیکار می‌مانند؟ بنظر می‌رسد مبتنی بر

همان نگاه از پایین به این مسئله، دو مشکل اساسی وجود دارد: ۱. فقدان تخصص ۲. ورود به بازار کار اشباع شده، و این موارد به دلیل انتظارات اشتباهی است که ما از نهادی به عنوان دانشگاه داریم. چرا که دانشگاه به ما "مهارت"، "دانش تخصصی" و "تجربه کار" نمی‌آموزد و فقط دانش نظری و تا حدودی اجتماعی شدن و در نهایت گواهی یا مدرک تحصیلی به ما می‌دهد. پس علی‌رغم اینکه

پیش داریم که این کلیشه را از بین ببریم. غرض از آوردن چنین نمونه‌ای این است که لازم است فهم شود که چرا کلید این مشکل در همین جهان‌های اجتماعی یافت می‌شود و نیاز به فراتر رفتن از جهان‌های گسترده‌ی اجتماعی احساس نمی‌شود. اگر ما در جهانی که هستیم مشروعیت نیابیم و در آن جای نگیریم، دیگر از کدام مشکل می‌توان گفت؟ در این صورت راه حل چه معنایی دارد؟ لذا نوشته را با این امید به پایان می‌بریم که این حاشیه و سایر نظایر آن که تسلطی نامیمون دارند و تشدیدکننده‌ی کلیشه‌های اجتماعی‌اند، مضمحل گردند.

تحصیلات دانشگاهی شرط لازم است، اما نمی‌تواند شرط کافی باشد و به نظر می‌رسد باید خودمان برای ورود به بازار کار به دنبال "کسب مهارت" و "تخصص" مناسب باشیم.

اما در کنار داشتن دانش و مهارت‌های عمومی و تخصصی، ما یک "طرح شغلی" دقیق و مناسب نیز نیاز داریم. یعنی اینکه مبتنی بر شرایط و مسائل روز جامعه و آشنایی کامل با آن‌ها بتوانیم با استفاده از مهارت‌ها و تخصص‌های مورد نیاز طرحی مناسب به جهت رفع یا کاهش و بهبود آن مسائل و مشکلات داشته باشیم و بتوانیم به بهترین نحو آن را ارائه دهیم. طرحی که دارای نقطه شروع مناسب و مسیری عملیاتی و حرفه‌ای برای دستیابی به هدف موردنظر باشد.

اما واقعیت امروز جامعه ما خلاف این موضوع را نشان می‌دهد و چشم همه دانشجویان به دست دیگری‌ای خیره مانده است که توجهی به آن‌ها ندارد و فقط سود و زیان خودش را در نظر گرفته است و به بازتولید دانشجوی بدون مهارت و تخصص و در نهایت بیکار می‌پردازد. پس بر اساس آنچه گفته شد بهتر است تا به دانشگاه و در مرتبه بالاتر به دولت چشم ندوزیم و برای آینده‌ی خود طرح و برنامه‌ریزی روشن و گام به گام داشته باشیم تا بر اساس مهارت‌ها و تخصص‌هایی که به مرور کسب می‌کنیم بتوانیم در آینده شغلی مناسب به دست آوریم.

در پایان لازم به ذکر است که آنچه در اینجا به صورت شتاب‌زده ذکر شد صرفاً مبتنی بر تجربه‌ی نگارنده با افراد مختلف با شرایط متفاوت در سایر رشته‌های دانشگاهی بود و خالی از نقص نیست. بنابراین ایده‌ای خام است که لازم است در باب آن نقد و بررسی‌های بیشتری صورت گیرد، بلکه لااقل چاره‌ای برای مشکل بیکاری دانشجویان علوم انسانی به صورت حداقلی اندیشیده شود.

ادامه از صفحه ی اول

طرح درس، رزومه‌ی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ورزشی و ... خود را روی پرده سفید، نمایش دادند. (برای دیدن کامل رزومه به نسخه چاپ لندن این نوشته و یا ویرگول شماره ۲۴ مراجعه فرمایید). به نقل از دختری حاضر در کلاس، در این لحظه استاد فرمودند: « خدای من... خدای من ... آخ آخ آخ ... بلا به دور... چقدر جالب ... دیدید چی شد بچه ها؟! اشتباهی دستم خورد».

همگان چشم‌هایشان درشت شد و قلم‌ها از دست افتاد و ماندند از کار خداوند که عجب... به صورت کاملاً اتفاقی استاد تبلیغ انتخاباتی خود نمودند و تراکت‌ها پخش کردند و صدالبته همگان واقفاند که این شورِ انتخاباتی است که این حواس‌پرتی‌ها را ایجاد می‌کند و عقل و هوش را از سر به در. در این لحظه وقتی همه احساس مسئولیت، فشار، شور و هیجان ناشی از انتخابات را دیدند که با استادشان چه کرده است، اشک از چشمانشان جاری شد و نیز در و دیوار هم نعره ها زدند.

سه: فی‌البيوم که حقیر این مسؤده را می‌نگارد، خیلی‌ها (از جمله استادی که حکایتش رفت و انجمن اسلامی و ...) در تلاش و کوشش بهر فروزش شور اضطراباتی و نور التهاباتی بهر تنور انتخاباتی هستند. پس ما را واجب آمد که بهر احترام به شعور مخاطبان گرام، به تحلیل و تفضیل و تجزیه‌ی واژه‌ی مجعول و بیگانه‌ی «انتخابات» بپردازیم.

ا + ن + ت + خ + ا + ب + ا + ت
 ا: ای والله ، ای والله ، ای والله (استادیومی خوانده شود)

ن: نه شرقی، نه غربی، انجمن اسلامی (انقلابی خوانده شود)

ت: تو عزیز دلمی (حساس خوانده شود)
 خ: خیلی خیلی خری (کلا اگر رای ندی) (با خشونت خوانده شود)

ا: آهای بی وفا ... به ما رأی نمیدی! (هیچ طوری خوانده نشود چون خلاف اصل ۴ قانون اساسی است)

ب: بین همه عشق‌های عالم/ عشق است استاد صدر تاریخ تحلیلی (به سبک عبدالرضا هلالی خوانده شود)

ا: آمریکا، آمریکا، ننگ به نیرنگ تو (اگر از اصول گراها حمایت کنی) (جوگیر خوانده شود)

ت: تو، تو خودت قند و نباتی ... شکلاتی(مرجع ضمیر به دفتر انجمن باز می‌گردد) (والله چی بگم)